



## محلات منطقه‌ها بالا خیابان، پایین خیابان

خانواده تهرانی بعد از راه‌افتادن فرزندان‌شان برای ادای نذر راهی مشهد شدند

# زیارتی به شکرانه سلامتی دوقلوها



گنبد بارگاه



هم قدم ما بشوند، همه باهم بیاییم پابوسی آقا،

### فقط لذت حضور

محمد علیرزاده، پدر دوقلوها و برادر مریم خانم، با نگاهی پرمهر، گوش به صحبت خواهر بزرگ خود دارد و زیر لب خدا را شکر می‌کند که هم فرزندان‌ش سالم هستند و هم قسمت شده است که خواهرش همسفر آن‌ها باشد و نذرش را ادا کند. آخرین سفرش به مشهد، دو سال قبل و مدت کوتاهی پیش از به دنیا آمدن بچه‌ها بود. همیشه وقتی قرار است بیایم زیارت، کلی حرف و درد دل و خواسته پیش خودم ردیف می‌کنم تا با آقا در میان بگذارم، اما همین که می‌رسم اینجا، فقط لذت حضور در این بهشت برایم مهم است و همه خواسته‌هایم را فراموش می‌کنم؛ حس و حالی که توصیفش برایم بسیار سخت است.

این خانواده که لحظات دلهره‌آور جنگ را در هفته‌های گذشته تجربه کرده‌اند، این بار که به حرم آمده‌اند، دعایی به وسعت ایران دارند. مریم خانم سلامتی مردم ایران را از امام رضا (ع) می‌خواهد؛ تا

سکینه تاجی او ارد صحن انقلاب شدند و زیر ایوان نقاره‌خانه ایستادند به سلام. نگاه مشتاق و مهریانشان دقایقی طولانی رویه گنبد و گلدسته بود. مسافرانی از تهران بودند و روز اول سفرشان بود؛ آن هم پس از چند سال دوری از این صحن و سرا. رادمان و دلوان علیرزاده، دوقلوهای خوش قدم این خانواده، بهانه‌ای بودند برای ادای نذر که حالا اولین بار با پدر و مادر و عمه‌ای که ورد زبانش دعا برای برادرزاده‌هایش بود، به زیارت حضرت رضا (ع) آمده بودند؛ اولین سفری که به شکرانه سلامتی‌شان بود.

### هم قدمی بچه‌ها برای پابوسی

اشک‌های مریم خانم وقتی صحبت از هشت سالی شد که سفر به مشهد قسمت و نصیبش نبوده است، به آنی در چشمش حلقه زد و با پلک زدن چکید روی سنگ‌های صحن: «چند سالی قسمتم نشد بیایم زیارت، اما حدود دو سال پیش که بچه‌های برادرم به دنیا آمدند، برای سلامتی‌شان نذر کردم. دست به دامان امام رضا (ع) شدم که سالم و سلامت پایه این دنیا بگذارند و هر وقت که توانستند

چشمم به گنبد حضرت افتاد، با همه وجود دعا کردم که خداوند شر آمریکا و اسرائیل، این رژیم‌های جنایت‌کار و خون‌ریز، را از سر مردم جهان کم کند، همه باهم بلند گفتیم «آمین».

خاطرات ساکن محله پایین خیابان در کوچه وحدت ۱۹ پیچ و تاب می‌خورد

## قدیمی‌ها دست و دل باز بودند

سمیرا شاهیان برای ساکنان قدیمی کوچه وحدت ۱۹ هر پیچ کوچه و هر در رنگ و رو رفته، روایتی در خود دارد که با خاطرات آن‌ها پیوند می‌خورد. یکی از اهالی قدیمی پایین خیابان، غلامرضا قدیری رضایی است که از ۶۲ سال سکونتش در این محله می‌گوید.

«ابتدای این کوچه که ما به وحدت ۱۹ جدید می‌شناسیم، خانه پدری ام بود؛ خانه‌ای ویلایی با حیاطی بزرگ که حوض و باغچه داشت. من در همین خانه به دنیا آمدم و تا سال‌ها پس از ازدواج، یعنی تاسی و نه سالگی، اینجا زندگی می‌کردم. مادرم در این خانه روضه هفتگی داشت و همه اهل محل می‌آمدند. پدرم کشاورز بود. وقتی از سرزمین به خانه می‌آمد، از دوردست، همان طور که با همسایه‌ها خوش و بش می‌کرد، به هر کدام می‌رسید، یک طالبی یا هندوانه می‌داد. بیشتر مردم قدیم همین طور دست و دل باز بودند.»



این ساختمان چند طبقه با نمای سنگی و امروزی در زمان کودکی من گرمابه بود. می‌گفتند حمام گاوی. چون قبلاً در آن محل گاوداری بود. مادرم تعریف می‌کرد یک بار با خواهرم که بچه بود، به اینجا آمدند، اما وقتی برگشتند، خواهرم سردرد شدیدی گرفت و خیلی زود از دنیا رفت. مادرم دیگر دلش نیامد به آن حمام پا بگذارد. خودم هم دیگر نیامدم.



اینجا خانه‌ای متعلق به آقای اسفراینی بود. به او آقای «تخم مرغی» می‌گفتند، چون تخم مرغ می‌فروخت. در عین حال، عطر فروش بود و به هر کسی می‌رسید، به او عطر می‌زد. هر سال شب شام غریبان، چیزی شبیه تابوت برای عزاداری امام حسین (ع) آماده می‌کردند و همه اهالی محل در همین نقطه جمع می‌شدند. این مراسم از مسجد محل شروع می‌شد و تا حرم امام رضا (ع) ادامه داشت.

تنها خانه‌ای که تلفن داشت، منزل مرحوم حاج آقای گلکار بود. من در دو سال خدمت سربازی که در شهرهای مختلف مثل کرمان و اصفهان بودم، برای صحبت با خانواده‌ام به تلفن آن‌ها زنگ می‌زدم. مرحوم گلکار رئیس هیئت مسجد موسی بن جعفر (ع) هم بود. خانواده‌ای مذهبی و محترم بودند. پدرم گاهی برای قدردانی از این همسایه قدیمی، از محصولات کشاورزی، به خصوص گرمک، برایشان می‌آورد.